



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ مهر ۱۳۹۲

موضوع کلی: قاعده الزام

مصادف با: ۲۵ ذی القعدة ۱۴۳۴

موضوع جزئی: مستند قاعده الزام: ۱. آیات

جلسه: ۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مقدمه:

بعد از مقدماتی که پیرامون قاعده الزام مطرح شد، لازم است ابتدا مدرک و مستند و یا ادله این قاعده مورد بررسی واقع شود. ولی لازم است قبل از بیان ادله، چند موضوع که محل اختلاف است اشاره شود، تا در حین بررسی ادله ای که مورد قبول واقع می شود، به این موضوعات التفات پیدا کنیم. چندین مطلب این جا مورد اختلاف واقع شده است، که طرح این ها قبل از ورود به ادله فوایدی دارد و به همین جهت لازم است به این موضوعات توجه پیدا کنیم، و حداقل دلالت آن دلیل خاص را نسبت به این جهات مورد بررسی قرار دهیم لذا این چند مورد را این جا مطرح می کنیم، تا بعداً با این زاویه ادله مورد بررسی واقع شود.

اولاً: نسبت به جریان این قاعده بین امامیه و غیر امامیه، از مخالفین یا غیر مخالفین از اهل کتاب یا همه صنوف کفار حتی آنهایی که اهل کتاب نیستند اختلاف است، این یک موضوعی است در شمول این قاعده، که آیا قاعده الزام فقط بین، امامیه و عامه است، یا دایره اش وسیع تر است و شامل کفار از اهل کتاب هم می شود، یا حتی اوسع از این است شامل مطلق کفار می شود، حتی اگر از ادیان آسمانی و اهل کتاب نباشد؟

ثانیاً: آیا این قاعده در بین خود مخالفین و متدینین به دین دیگر هم جریان پیدا می کند یا نه؟ یا این که حتماً باید یک طرف امامی باشد، و طرف مقابل، مخالف باشد؟ یعنی اگر در جریان اختلاف بین دو عامی مذهب، قاضی در مقام حکم قرار بگیرد، آیا به استناد قاعده الزام امکان دارد، این حکم بر اساس مذهب آن ها باشد، آیا حتماً باید یک طرف مسأله امامی باشد، یا نه این در مورد متدینین به یک دین، در مواردی که بین آنها اختلافی است جریان پیدا می کند؟

ثالثاً: این که آیا جریان قاعده منحصر به موارد مذکور در روایات است، یا می شود آن را تعمیم داد در همه مواردی که این خصوصیات را دارد، ولو مورد آن در روایات ذکر نشده؟

رابعاً: این که آیا قاعده الزام در جائی جاری می شود که به نفع امامی باشد، یا در موارد ضرر هم جریان دارد؟ یعنی نتیجه آن حتماً باید به نفع امامی باشد؟

خامساً: این که آیا قاعده الزام یک حکم اولی است یا ثانوی؟

سادساً: این که آیا قاعده الزام مفاداً و مدرکاً با قاعده التزام و امضاء یکی است یا نه؟ آیا این ها تعابیر مختلف از یک قاعده هستند، یا قواعد متفاوتند؟

و علت اشاره اجمالی به پرسش های فوق، برای این است که در حین بررسی ادله، مخصوصاً روایات، این اختلافات مورد توجه واقع شود.

ادله قاعده الزام:

به ادله اربعه برای اثبات قاعده الزام تمسک شده، و سیره عقلائی هم ذکر شده، که البته این سیره فی الواقع بازگشت به سنت دارد. یا حتی اگر به بعضی از قواعد فقهی هم استناد شود آن هم به ادله اربعه بر می گردد.

اگر چه می شود آن ها را به عنوان دلیل مستقل ذکر کرد، ولی بازگشت سیره عقلائی، و هر یک از قواعدی که بتواند مستند این قاعده باشد، به ادله اربعه است. پس طبق معمول برای اثبات قاعده ابتداء با دلیل کتاب شروع می کنیم.

الف: آیات

به، نه آیه از آیات قرآن جهت اثبات قاعده الزام تمسک شده است، و می تواند مورد بررسی واقع شود، از این نه آیه، چهار مورد در سوره های مختلف می باشد، که تقریباً مضمون واحدی دارند، پنج آیه، دیگر نیز در سوره مائده است، که آن ها هم مضمون واحدی دارند، که آیات می باشد. اما خیلی خلاصه این آیات را مورد بررسی قرار می دهیم، تا ببینیم آیا برای اثبات قاعده الزام می توان به این آیات تمسک کرد یا نه؟

آیه اول:

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»^۱ دو مرتبه رسول خدا(ص) می فرمایند: من هرگز آنچه را که شما می پرستید، نمی پرستم، و دو مرتبه هم از آنها نقل می کند، و نه شما هرگز آنچه را که من می پرستم، می پرستید، بعد از تکرار که دال بر تأکید این مطلب است که راه ها از هم جداست، و راه توحید و راه شرک دو راه مجزاً از هم می باشند، می فرماید: «لکم دینکم ولی دین» به این آیه استدلال شده، معنای آیه فوق، یعنی: شما بر طبق دین خودتان عمل کنید، برای شماست آئین شما، و برای من دین و آئین خودم.

تقریب استدلال:

پیامبر می فرمایند، که شما به دین خودتان عمل کنید، من هم به دین خودم عمل می کنم. وقتی که میگوید «لکم دینکم» یعنی دین شما همه آنچه که دارد، (از عقائد احکام و مقررات)، شما بر طبق آن عمل نمائید، راه شما جداست و راه من جداست. این همان مضمون و مفاد قاعده الزام است.

بررسی:

این آیه به هیچ وجه دلالت بر قاعده الزام ندارد. برای روشن شدن مطلب شأن نزول آیه را مورد بررسی قرار می دهیم لذا معلوم می شود این آیه در مقام بیان اصل ایمان و اعتقاد می باشد.

این سوره در باره بعضی از سران مشرک قریش نازل شده است، مثل (ولید بن مغیره، عاص بن وائل، حارث بن قیس) که این ها به پیامبر(ص) گفتند که؛ شما بیا از دین ما پیروی کن و ما هم از دین شما پیروی می کنیم، به این صورت که یک سال، تو خدایان ما را عبادت کن، یک سال هم ما خدای تو را عبادت می کنیم. پیامبر(ص) فرمودند: پناه بر خدا که من بخواهم چیزی را همتای خدا قرار دهم. آنها دوباره گفتند پس، حد اقل خودت را به خدایان ما متبرک کن، که اگر این کار را انجام دهی، ما تو را تصدیق می کنیم و خدای تو را می پرستیم. در این جا پیامبر(ص) فرمودند من منتظر دستور خداوند می مانم. بعد این سوره نازل

۱. کافرون آیه ۶

شد، و پیامبر (ص) مسجدالحرام رفته و این سوره را برای سران مشرک قریش خواندند، و به کلی آن ها را مایوس کرده و راه خود را از راه آنها جدا کردند.

پس مجموعه سوره کافرون با توجه به شأن نزول و تأکیدی که در این آیات آمده، نشان می دهد که پیامبر(ص) میخواهد راه خودش را از راه آنها جدا کرده و آنها را مایوس کند و به آنها بفهماند که بین توحید و شرک سازشی وجود ندارد. پس این آیه در مقام نفی شرک و بت پرستی می باشد، و اساس دین و اعتقاد را بیان می کند و ربطی به ما نحن فیه (که در آن سخن از احکام و قوانین است) ندارد، لذا این آیه قطعاً دلالت بر قاعده الزام ندارد.

آیه دوّم:

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ^۱»: شما به آنها تذکر بده، تو فقط مذكّر، سلطه گر نیستی که آنها را مجبور کنی.

تقریب استدلال:

اینکه خداوند به پیامبر(ص) می فرماید: شما نمی توانید آنها را به زور وادار به انجام کاری کنی، تسلط و سلطه بر آنها نداری، یعنی آنها آزادند بر دین و عقائد خودشان، یعنی آزادند در معتقداتشان، آزادند در عمل به قوانین و مقررات دین خودشان و می توانند بر طبق عقاید خودشان عمل کنند و تو سلطه گر بر آنها نیستی. این مطلب می تواند فی الجمله پشتوانه قاعده الزام باشد.

بررسی:

این استدلال درست نیست، سوره غاشیه در سه موضوع اصلی بحث می کند (توحید، نبوت، معاد). و یکی از محورهایی که در این سوره بحث می شود، مسأله معاد است، که اسم آن بر کل سوره گذاشته شده است، غاشیه یعنی؛ معاد، که به واسطه حوادث وحشت ناکی که در آن اتفاق می افتد، همه را زیر پوشش خودش قرار می دهد. به خاطر این مطلب یکی از عناوین معاد غاشیه است، غاشیه از غشاوه به معنای پوشاندن می باشد.

به هر حال این سوره در رابطه با معاد، و دعوت به توحید و نبوت و هشدار نسبت به عواقب انکار توحید و نبوت می باشد، در این آیات خداوند، اول می فرماید به آنها یادآوری کن و تذکر بده، نسبت به خلقت، آفرینش و نشان دادن راه سعادت، و کمال. و اینکه تو فقط مذكّر، و این ها باید با میل و رغبت و اراده خودشان این راه را انتخاب کنند، تو سلطه گر نیستی که به زور آنها را مجبور کنی که به این راه آیند. یعنی تو سلطه گر نیستی که آنها را به راه ایمان، هدایت، به راه کمال، به راه راست هدایت کنی. و این در مقام بیان نشان دادن اصل راه سعادت و کمال است، یعنی، اصل ایمان و اعتقاد، اصل هدف غائی خلقت و آفرینش، پس این مسیر، مسیری نیست که بتوان از راه زور و سلطه به هدف رسید و باید با میل و رغبت باشد و این مطلب هیچ ربطی به قاعده الزام و مفاد آن ندارد و اصلاً در مقام بیان یک قانونی که در دین اسلام وجود دارد که هر کسی می تواند بر طبق دین خودش عمل کند، نیست، بلکه در مقام بیان این است که، هدایت آنها به راه صحیح، از راه اجبار امکان پذیر نیست.

آیه سوّم:

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ بَعِيداً^۱ میفرماید: ما می دانیم و آگاه تریم به آنچه که کفار می گویند، شما بر آنها مأمور به اجبار نیستید، پس به سبب قرآن کسانی را که از عذاب من می ترسند متذکر کن و وظیفه تو همین است.»

۱. غاشیه آیه ۲۱ و ۲۲

تقریب استدلال:

در این جا هم استدلال شبیه ، استدلال به آیه قبلی می باشد، لسان همان لسان «لست علیهم بمصیطر» است.

بررسی:

اشکال تقریب استدلال همان بیانی است که در اشکال به آیه قبلی مطرح شد. در این آیات ، خداوند ، به پیامبر(ص) در برابر سرسختی و لجاجت کفار دل داری میدهد، و می فرماید: ما به آنچه آنها می گویند آگاه تر از تو هستیم، و بهتر می دانیم که آنها چه می گویند و چه می خواهند، جایی که می فرماید: «ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف بعید» همان سلب و ایجابی که در آیه قبل وجود داشت در این آیه هم وجود دارد. آنها را متذکر کن و قرآن را وسیله تذکر آنها قرار بده، و این تذکر به وسیله قرآن ، برای کسانی است که از عذاب می ترسند. پس منظور از این آیات این است که «ما انت علیهم بجبار علی الایمان، علی الدین ، علی الاسلام» ای پیامبر تو در اصل دین و ایمان آوردن نمی توانی مجبورشان کنی ، تو مأمور به اجبار نیستی، وظیفه تو اجبار نیست، بلکه وظیفه تو تذکر است، تقریباً مفاد این آیه مانند آیه قبلی می باشد پس این آیه هم برای استدلال به اثبات قاعده الزام تمام نیست.

آیه چهارم :

«ولا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یكفر بالطغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سمیعٌ علیمٌ»^۲ خداوند در این آیه می فرماید: در دین اجباری نیست.

تقریب استدلال:

باز نظیر همان بیانی که در استدلال به آیات قبلی شد، در این جا هم ذکر شده است. وقتی که می گوید در دین اکراه نیست ، یعنی کفار مخیرند بین این که اسلام را اختیار کنند یا بر دین خودشان باشند.

بررسی:

استدلال به این آیه هم محل اشکال می باشد. و همین طور شأن نزول این آیات هم قابل توجه است. در شأن نزول این آیه ؛ می گویند شخصی بنام ابو حصین دو پسر داشت ، در مدینه، وقتی که تجار و بازرگانان مسیحی از بلاد دیگر می آمدند ، در این رفت و آمد ها و داد و ستدها، تبلیغ کردند و پسرهای این شخص را تحت تأثیر خودشان قرار دادند و آنها را از اسلام برگرداندند، این شخص ناراحت شد و نزد پیامبر(ص) آمد و درخواست کرد به نوعی این ها را به مسیر اسلام برگرداند، و از پیامبر سوال کرد ، آیا من می توانم اینها را مجبور به بازگشت به دین اسلام کنم؟ آیات فوق نازل شد، که اکراهی در دین نیست ، چون راه حق و صحیح از راه گمراهی روشن شده است، کسی که کافر به طاغوت شود و به خدا ایمان آورد، به عروة الوثقی و دستگیره محکم الهی چنگ زده است و قابل جدا شدن نیست. آنچه که در این آیه ذکر شده «لا اکراه فی الدین» یعنی کسی را نمی توان متدین به دین اسلام کرد. در این آیه هم مثل آیات قبلی ، در انتخاب و گزینش راه درست ، هیچ الزام و اجباری نیست یعنی آنها می توانند مؤمن نباشند و متدین به دین خدا نباشند، ولی عواقب بدی در انتظار آنها می باشد و هشدار می دهد که معاقب هستند. پس این آیه هم

۱. سوره قاف آیه ۴۵
۲. سوره بقره آیه ۲۵۶

در مقام بیان، عدم اجبار و اکراه بر پذیرش دین و ایمان است و ناظر به این که در مقررات و قوانین و احکام، ما می توانیم آنها را الزام کنیم به آنچه که به آن معتقدند، یا ما ملتزم شویم آنچه که بین آنها واقع می شود، نیست.

دفع یک اشکال:

پس این آیات هیچ کدام بالمطابقه دلالت بر قاعده الزام ندارد.

اما نکته ای که مناسب است ذکر شود، این است که، غایت دلالت این آیات اثبات مخیر بودن کفار در امر دین می باشد، لذا ممکن است کسی ادعا کند که لازمه این امر پذیرش مقررات آنها هم است، یعنی یک مقدمه ای ضمیمه به این مقدمه شود. مقدمه اول، اینکه اثبات می کند این ها در امر دین مخیرند و مقدمه دوم، اینکه اگر مخیرند لازمه اش این است که در آن امور هم مخیر باشند و به مقررات خود پایبند باشند. اگر به این صورت باشد از دائره استدلال به آیات خارج می شود، ولی این مطلب را می توان در حیطه دلیل عقلی قرارداد و گفت که این یک دلیل عقلی است که دارای دو مقدمه است: مقدمه اول، این که کفار در امر دین مخیرند، و مقدمه دوم این که؛ لازمه مخیر بودن آنها این است که مقررات آنها مورد قبول باشد که نتیجه آن مفاد قاعده الزام است، این دلیل از دائره بحث خارج است، و بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

نتیجه: این که این چهار آیه دلالت بر قاعده الزام ندارد، به پنج آیه از سوره مائده نیز استدلال کرده اند که انشاءالله در جلسات آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد

«والحمد لله رب العالمین»